چرایی تفاوت عجیب میزان قبولی دانش آموزان مدارس دولتی و غیر دولتی در کنکور

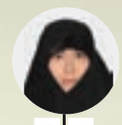
رقابت ناعادلانه علم و ثروت







گزارش روز



زهرا شریعتی
روزنامه‌نگار

در این روزهای داغ اول تابستان، بار دیگر کنکوری ها در تب و تاب رقابت برای ورود به دانشگاه ها هستند، اما گذشته از حاشیه های مختلف کنکور و احوالات کنکوری ها، معمولا این سؤال ذهن «از کنکور گذشته ها» را به خودش مشغول می کند که این رقابت چقدر عادلانه است و آیا همه دانش آموزان از فرصت برابر برای ورود به دانشگاه به ویژه دانشگاه های تراز اول برخوردارند یا فقط عده ای خاص شانس دارند. پاسخی که جدیدترین آمارها به ما می دهد، عجیب و غریب اما واقعی است. سهم ۹۷,۵ درصدی مدارس نیمه دولتی و غیردولتی در قبولی کنکور با وجود تحصیل ۱۵ درصد دانش آموزان در این مدارس، ما را بر آن داشت تا ضمن گفت وگو با دو نخبه مشهدی به بررسی چند و چون آن بپردازیم که نتیجه را در ادامه می خوانید.

با جداسازی نخبگان، دانش آموزان دیگر را از یادگیری محروم نکنیم



اصولا جداسازی دانش آموزان نخبه از دانش آموزان عادی یا ضعیف درست نیست؛ زیرا تحقیقات ثابت کرده است دانش آموزان از یکدیگر یاد می گیرند و با جداسازی نخبگان، عملا دانش آموزان دیگر را از یادگیری از او محروم می کنیم

دکتر سید علی حسینی، دیگر نخبه مشهدی از محله طرق، با رتبه ۷ کارشناسی و رتبه ۲۰ دکترا در رشته کامپیوتر گرایش هوش مصنوعی نیز سیستم کنونی آموزش و کنکور را نوعی تداوم نظام برده‌داری می داند و معتقد است همان طور که در دوره‌ای از تاریخ، شاهد نظام برده داری بودیم که معتقد بود خانواده های برده یا رعیت حق رشد و آموزش ندارند، اکنون نیز در قرن ۲۱ همین تفکر وجود دارد، منتها چون دیگر نمی تواند حق آموزش را سلب کند، تعیین می کند که محرومان در کجا درس بخوانند و در کجا نخوانند تا تصمیم گیران و اداره‌کنندگان جامعه و صاحبان سرمایه همچنان عده‌ای خاص باشند.

او اضافه می‌کند: از آنجا که تعریف درست و مشخصی از عدالت آموزشی نداریم، روزبه‌روز بی‌عدالتی در این حوزه بیشتر می‌شود؛ مثلا می‌گویند همه اقشار مردم امکان ورود به مدارس استعدادهای درخشان (سمپاد) را دارند، درحالی‌که حتی زمان آزمون ورودی آن برای عموم مشخص نیست. از طرفی، اگر دنبال عدالت آموزشی هستیم، راهکار بلندمدت آن، حذف مدارس غیردولتی است، چراکه اصولا جداسازی دانش‌آموزان نخبه از دانش‌آموزان عادی یا ضعیف درست نیست؛ زیرا تحقیقات ثابت کرده است دانش‌آموزان از یکدیگر یاد می‌گیرند و با جداسازی نخبگان، عملا دانش‌آموزان دیگر را از یادگیری از او محروم می‌کنیم. با این حال، شاید به‌دلیل آورده مالی مدارس نمونه و استعدادهای درخشان که به‌سود دولت است، این روند همچنان ادامه دارد.

توزیع نامتعادل نیروی انسانی

این نخبه موفق که خودش در مدارس دولتی تحصیل و فقط در آستانه کنکور به زحمت از کلاس تست زنی استفاده کرده است، می گوید: در سیستم آموزش و پرورش به حدی خودرأیی و اعمال سلیقه وجود دارد که مثلا اگر مدیرکل نباشد، اتفاق خاصی نمی‌افتد، معلمان خودشان انتخاب می‌کنند کجا تدریس کنند که مسلما بیشتر مدارس غیردولتی یا سمپاد را ترجیح می دهند تا ضمن برخورداری از امکانات بهتر، به کلاس خلوت تر، کار راحت و دسترسی بیشتر به کلاس های خصوصی برسند. درحالی که انتظار می رود این گونه معلمان دست کم به‌ازای هر مدرسه غیردولتی یاسمپاد، در یک مدرسه دولتی نیز حاضر شوند.

معضلات مدارس دولتی

دکتر حسینی، شلوغی کلاس ها و نبود فرصت برای معلم به منظور تدریس مناسب و رسیدگی به همه دانش‌آموزان، اشتغال مدیر به امور مربوط به تأمین مالی مدرسه به‌جای برنامه‌ریزی و ارتقای آموزشی، کامل نبودن چارت نیروی انسانی و حضور نداشتن مشاور، معاون پرورشی، نبود یا ضعف امکانات آموزشی و معلمان را از موارد مؤثر در کیفیت آموزشی نامناسب مدارس دولتی معرفی و در پاسخ اینکه آمار زیاد قبولی مدارس غیردولتی حاصل توان علمی دانش‌آموزان آن‌هاست یا توان مالی‌شان، تأکید می کند: زمان ما در دهه ۷۰ و ۸۰ قبولی در کنکور سخت تر بود، اما با تلاش و کوشش میسر می شد و خود من با اینکه پذیرش دانشگاه های دولتی در رشته‌ام فقط بیست سی نفر بود، با تلاش بیشتر پذیرفته شدم، درصورتی که اکنون به‌جای بار علمی فرد، معمولا کلاس کنکور تعیین‌کننده قبولی است.

او که در قالب طرح پویش، به اتفاق دیگر نخبگان محله برای نوجوانان مستعد کلاس‌های کمک‌آموزشی برگزار می‌کند، به‌آنان توصیه می‌کند هم‌زمان با تحصیل از کارکردن غفلت نکنند.

به نام محرومان به کام برخورداران

دکتر رمضان روحانی، دانش‌آموخته رشته نانوتکنولوژی و مدرس دانشگاه فردوسی که با رتبه ۱۹ کنکور سراسری و از مدارس دولتی منطقه پنجتن وارد دانشگاه صنعتی شریف شده، معتقد است: فلسفه ایجاد مدارس غیرانتفاعی، کمک به عدالت محوری سیستم آموزشی بود تا دانش‌آموزانی که سطح یادگیری ضعیف‌تری نسبت به دیگران دارند، در این مدارس و کلاس‌های کم‌تعداد آن و با هزینه والدین از آموزش‌های بیشتر و بهتری برای رشد خود برخوردار شوند تا هم حق آن‌ها در مدارس دولتی ضایع نشود، هم دولت هزینه اضافی برای آن‌ها نکند. این هدف اولیه خوب بود و مشکلی نداشت، اما مسئله از جایی ایجاد شد که این مدارس در گذر زمان از هدفشان منحرف و به محلی برای درس خواندن فرزندان دهک‌های پردرآمد تبدیل شدند؛ زیرا خانواده‌های پردرآمد باوجود توان مالی خوب، دلیلی برای تحصیل فرزندشان در مدارس دولتی با کلاس‌های شلوغ، کیفیت آموزشی نه چندان مناسب، امکانات کم و... نمی‌دیدند. به این ترتیب، مدارس غیرانتفاعی به‌مکان تحصیل اقشار پردرآمد و مدارس دولتی هم به‌تنها انتخاب تحصیل برای اقشار ضعیف و کم‌درآمد تبدیل شدند.

در رشد تحصیلی و جایگاه اجتماعی، درآمد حرف اول را می‌زند، نه استعداد

به گفته این مدرس دانشگاه، به مرور که هزینه‌کرد اقشار پردرآمد برای تحصیل فرزندانشان بروز و ظهور بیشتری یافت، علاوه بر مدارس غیرانتفاعی، مدارس غیردولتی دیگری مانند استعدادهای درخشان، شاهد و مدارس نمونه دولتی یا نیمه‌دولتی نیز ایجاد شدند که امکانات و خدمات بیشتری نسبت به مدارس عادی دولتی ارائه می‌دادند. به این ترتیب، تعیین کننده بودن سطح درآمد خانواده در محل و چگونگی تحصیل دانش آموز بیش از پیش شد تا جایی که امروز بیش از ۸۰ درصد دانش‌آموزان (که بیشتر در خانواده های متوسط به پایین از لحاظ درآمد قرار دارند) در مدارس دولتی تحصیل می کنند که معلم های آن ها به دلیل نظام توزیع ناعادلانه، سطح خوبی ندارند و خانواده ها نیز چون هزینه ای پرداخت نمی‌کنند، توقع چندانی از این مدارس ندارند. نتیجه چنین وضعیتی نسبت معکوس قبولی کنکور شده است، یعنی طبق اعلام سازمان سنجش، در سال ۱۴۰۱ با وجود تحصیل بیش از دوسوم دانش‌آموزان در مدارس دولتی، سهم آن ها از قبولی کنکور (رتبه های کمتر از ۳ هزار)، فقط ۲,۵ درصد بوده است. همچنین، طبق اعلام سال ۱۳۹۹ دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۵۵ درصد ورودی های دانشگاه صنعتی شریف (رشته های مهندسی) از دهک درآمدی دهم جامعه (درآمد ماهانه مثبت ۱۰۰ میلیون تومان) بوده اند که نشان می دهد در کشور ما موفقیت ورشد تحصیلی و به تبع آن جایگاه اجتماعی، به‌جای استعداد، نسبت مستقیمی با درآمد خانواده دارد و صندلی های دانشگاه های تراز اول کشور معمولا به ثروتمندان جامعه اختصاص دارد.



در کشور ما موفقیت ورشد تحصیلی و به تبع آن جایگاه اجتماعی، به‌جای استعداد، نسبت مستقیمی با درآمد خانواده دارد و صندلی های دانشگاه های تراز اول کشور معمولا به ثروتمندان جامعه اختصاص دارد

رقابت نابرابر در کنکور، دانشگاه ها و عرصه های مدیریتی

دکتر روحانی، سخت‌ترشدن سؤالات کنکور در سال‌های گذشته را از عوامل مؤثر در تفاوت فاحش قبولی مدارس دولتی با غیردولتی یا نیمه دولتی در دانشگاه ها می داند: اقشاری که توان مالی دارند، به راحتی از شیوه‌ها و امکانات گوناگون مانند معلم و کلاس خصوصی، کتب کمک‌درسی، آزمون‌ها و... استفاده و آمادگی لازم را کسب می‌کنند و هرچه سؤالات سخت‌تر شود، ولو استعداد لازم را هم نداشته باشند، مشکل خاصی برایشان ایجاد نمی شود و در رقابتی نابرابر با اقشار متوسط یا محروم قرار می‌گیرند که توان چنین هزینه‌کردی را ندارند. در نتیجه، دانش‌آموزان متوسط یا ضعیف از دهک های درآمدی بالا می توانند در بهترین دانشگاه های کشور درس بخوانند و ضریب ورودشان به عرصه‌های مدیریتی و تصمیم‌گیری کشور بیشتر باشد؛ اما دانش‌آموز مستعد از دهک درآمدی پایین محکوم به قبول نشدن یا قبولی با رتبه‌های بیشتر در دانشگاه‌های سطح چندم است. از طرفی، با توجه به اینکه در حوزه‌های تصمیم‌ساز کشور کمتر افرادی از دهک های پایین داریم، قوانین معمولا توسط دهک های بالا و به نفع آنان تدوین و مصوب می‌شود و خود همین یک دور باطل ایجاد می‌کند که ممکن است بخشی از آن هم تعمدی باشد.

عاملی بازدارنده برای رشد استعدادهای مناطق محروم

این نخبه جوان که با وجود قرارگرفتن خانواده‌اش در دهک یک درآمدی، سکونت در حاشیه شهر و تحصیل در مدارس دولتی، با اعتقاد به اینکه تنها راه خروج دانش‌آموزان محروم از چرخه فقر، داشتن تحصیلات عالیه است، توانسته است جزو درصد ناچیز قبولی مدارس دولتی در کنکور قرار بگیرد و بر این باور است که دانش‌آموزان مناطق محروم، صرفا از نظر مالی محروم هستند و افراد مستعد بسیاری میانشان وجود دارند، اما با ورود ناگزیر به سیستم آموزشی ضدعدالت با امکانات و کیفیت آموزشی نامناسب و به حاشیه رفتن در سیستم ناعادلانه ارزیابی آموزشی (کنکور)، از رشد متناسب با استعداد خود محروم می مانند. شاهد مثال او بر این ادعا، آمار تجربی است که بعد از چندین سال ارائه مشاوره انتخاب رشته رایگان برای دانش‌آموزان محروم به دست آورده است: در این سال‌ها که برای بیش از هزار دانش‌آموز محروم انتخاب رشته کرده‌ام، فقط سه نفر از آن‌ها رتبه برتر (آن هم بین ۴۷ تا ۳۰۰) داشتند و بقیه رتبه‌های بالای ۱۰ هزار بودند که بعد از صحبت با والدین این سه نفر، متوجه شدم هر سه در مدارس غیردولتی تحصیل کرده‌اند.

اصلاح نظام توزیع امکانات آموزشی

دکتر روحانی در ادامه، اصلاح نظام توزیع نیرو و امکانات آموزشی را راهکاری برای رفع این نابرابری معرفی می‌کند و می‌گوید: ما در مشهد حتی شاهدیم در ظاهر مدرسه غیردولتی برند بابهترین معلمان و امکانات آموزشی در مناطق محروم راه‌اندازی می‌شود، اما به دلیل هزینه‌های زیاد آن، مردم منطقه امکان استفاده را ندارند و در نتیجه باز هم پذیرش این مدارس محدود به محلات برخوردار شهر می‌شود، درحالی‌که این گونه مدارس در مناطق محروم باید هزینه کمتری از مردم منطقه دریافت کنند یا افراد مستعد را رایگان پذیرش کنند.

چشمان روشن

رضایت دادند و خانواده قاتل را صاحب خانه کردند



چه فرقی دارد که بدانیم چطور مهر قاتل بر پیشانی مرد خورده است؟! مهم نتیجه تلخی است که پس از آن رقم خورد، اما به لطف خدا تلخ تمام نشد. مثل همه مجرمان دیگر افتاد پشت میله‌های زندان و منتظر اجرای حکم ماند. چشم قاتل و خانواده‌اش به دهان اولیای دم مانده بود و هیچ راه دیگری نداشتند. خانواده مقتول راضی نشدند، شاید آن‌ها نتوانستند راضی‌شان کنند یازبانشان را بلد نبودند. خانواده دزفولی درخواستشان همانی بود که از اول گفتند: قصاص.

دیگر راهی باقی نمانده بود که همه چیز ناگهان تغییر کرد. از نظرشان برگشتند. کسی باور نمی کرد، اما خادمان امام هشتم(ع) می‌دانستند که اگر پرچم سبز ضریح آقا را مهمان خانه اولیای دم کنند، حتما نوری در دلشان باز می‌شود. برای بار آخر عده‌ای رفته بودند برای پادرمیانی و گرفتن رضایت. خانواده مقتول با سخنان و وساطت مهمانانشان رضایت دادند. راضی شدند به برگشتن از اعدام قاتل. او را به زندگی برگرداندند. حتما نور خدا و ایمانی در دل داشتند که به این امر خیر رضایت دادند که کار بسیار بزرگی است. دیدارشان با رضایت هم تمام نشد. با همان دل بزرگی که با آن از خون عزیزشان گذشتند، دیه‌ای را که با کمک خیران جمع شده بود، به خانواده قاتل بخشیدند تا صاحب خانه شوند و از مستأجری نجات پیدا کنند. ماجرا به این خوبی و خوشی که برایتان شرح دادیم خاتمه یافت و آنچه باقی می ماند، خدا بیامرزی برای مرحوم است و عاقبت به خیری برای خانواده باگذشت او.

راه و چاه

باورهای غلط را باور نکنید



مرتضی یعقوبی
کارشناس ارشد مشاوره توان‌بخشی

چند ماهی ندیده بودمش. با هم دوست قدیمی بودیم. اولین چیزی که در آن لحظه به ذهنم رسید، ظاهرش بود. انگار آب زیر پوستش دویده بود. کلی چاق شده بود و قیافه‌اش دیگر مثل سابق نبود؛ جوان‌تر شده بود و خیلی بهتر. دل مشغولی همیشگی من لاغری بیش از اندازه بود. با تعجب گفتم: محسن چه‌کار کردی که این قدر روی فرم اومدی؟ چطوری این قدر چاق شدی؟ گفت: می خوای تو هم مثل من یه کم جون بگیری وروی فرم بیای؟ گفتم: آره، چطوری؟ اسم دو تا قرص رانوشت و داد دستم. بعد هم از اثرات عجیب و معجزه‌وار خوردنش گفت که حسابی راضی‌ام کند. حتی شکل مصرفش را هم تجویز کرد: یکی نیم‌ساعت قبل از غذا و یکی نیم‌ساعت بعد از غذا. از داروخانه بگیر، اما باید آشنا باشه، چون این دارو بدون نسخه پزشک فروخته نمی‌شه.

مهم دانستن دارو بود، برای بقیه راه مشکلی نداشتم. روبه‌روی مغازه‌ام یک داروخانه بود که با مسئول فنی‌اش دوست بودم. اولین کارم این بود که بروم سراغش. اسم قرص ها را گفتم، اما یادم بود از عوارضش بپرسم. همین کار را هم کردم و گفتم: این قرص ها عوارض خطرناک نداره؟ مرد جوان گفت: معلومه که داره. وابستگی شدید داره. خیلی اثر داره، اما اگه بخوای ترکش کنی، دیگه نمی‌تونی. راستش حرفش را قبول نکردم. خیلی زود تأکید کردم: من می‌تونم خودم رو کنترل کنم. هر وقت نخواستم، دیگه نمی‌خورم.

همه چیزی که به چشمم می‌رسید، اضافه‌وزن دوستم بود و به وابستگی فکر نکردم. خیلی زود داروها اثر کرد. بی‌اشتهایی فراموش شده بود. غذای خودم که هیچ، تمام‌کردن غذای بقیه حاضران در سفره هم با من بود. مدام ضعف داشتم و درحال خوردن هله‌هوله و غذا بودم.

به دو هفته نرسید که وزنم تغییر کرد. صورت استخوانی‌ام پر شده بود. اعتماد به نفسم هم بیشتر شده بود، به ویژه وقتی دوست و آشنا هم متوجه تغییراتم شده بودند و می‌پرسیدند چطور چاق شده‌ام و راه‌حل می‌خواستند. برای من که در حسرت یک کیلو اضافه‌وزن بودم، این همه چاقی پیروزی بزرگی بود. خوش حالی ام ولی مدت کوتاهی طول کشید، چون چاق‌شدن با همان سرعت ادامه داشت. پف کرده بودم و این وضعیت پیش می‌رفت. به قدری که خیلی زود روی بدنم اثر گذاشت. سخت راه می‌رفتم و نشستن و برخاستن برایم مشکل بود. نمی‌دانم چرا این قدر زود از چاق‌شدن سیر شدم. فکر کردم که دیگر نباید ادامه بدهم و همین میزان کافی است. برای همین تصمیم گرفتم که خوردن قرص ها را ترک کنم.

اثرات این کنارگذاشتن، وحشتناک بود. فقط یک روز توانستم تحمل کنم. به محض ترک قرص ها اشتهایم به طور کامل از بین رفت. حتی میلی به خوردن چند قاشق برای جلوگیری از ضعف و افت فشار هم نداشتم. آنجا تازه یاد حرف آن دوستم در داروخانه افتادم که گفت این قرص ها وابستگی شدیدی دارد. دوباره رفتم سراغ قرص ها، مثل یک معتاد. با اعتماد به دوستم و البته خودخواهی خودم، به دام اعتیاد افتادم. هم جسمم را درگیر کردم، هم روانم را. نمی‌دانستم هروقت اراده کنم، نمی‌توانم ترک کنم؛ چه تصور اشتباهی.

